



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

فهرست شماره

۸
۱
۱
۸
۸
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۸۱
۷۱
۶۱
۵۸
۱۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۸۵۶۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب دیوان خلیل الدین اصفهانی

مؤلف

موضوع

شماره اختصاصی (۱۱۷) (از کتب خطی)

تیمار سر لشکر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس



شماره ثبت کتاب

۴۴۴۸۱

۵۲۴۵

خطی اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۱۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

فهرست شماره

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۸۵۶۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب دیوان خلیل الدین اصفهانی

مؤلف

موضوع

شماره اختصاصی (۱۱۷) (از کتب خطی) (اهدائی)

تیمار سر لشکر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای اسلامی



شماره ثبت کتاب

۴۴۴۸۱

۵۲۴۵

خطی اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۱۷

۱۹۵۷





در بیان احوال و مشرب

ای صفت قریب از او زبانی شد
 عشق او را که نشد ویران کرد
 بهر آن که در جسد بهار و سبزه
 یک کشته کرد و صفت برین اود
 با حبس کبریا و لایق شستن
 با کمال بی نیازی جسد بهای
 خدایت و زویش هم نفس نه
 چنان بی نیازی اویشی نه
 در صفت کبریا و کمال او
 که در سبزه است و نشانی از
 آه سر و شانه بر سر جسد
 بر او اوست کمال و صفت
 در و بر سنان کمال از است
 در صفت احوال و مشرب
 سالی که راه تو نه ز کمال
 بی نیازی او را و مشرب
 در و مشرب از او سالی

ای که در سبزه است و مشرب
 بهر آن که در جسد بهار و سبزه
 یک کشته کرد و صفت برین اود
 با حبس کبریا و لایق شستن
 با کمال بی نیازی جسد بهای
 خدایت و زویش هم نفس نه
 چنان بی نیازی اویشی نه
 در صفت کبریا و کمال او
 که در سبزه است و نشانی از

ای که در سبزه است و مشرب
 بهر آن که در جسد بهار و سبزه
 یک کشته کرد و صفت برین اود
 با حبس کبریا و لایق شستن
 با کمال بی نیازی جسد بهای
 خدایت و زویش هم نفس نه
 چنان بی نیازی اویشی نه
 در صفت کبریا و کمال او
 که در سبزه است و نشانی از

ای که در سبزه است و مشرب
 بهر آن که در جسد بهار و سبزه
 یک کشته کرد و صفت برین اود
 با حبس کبریا و لایق شستن
 با کمال بی نیازی جسد بهای
 خدایت و زویش هم نفس نه
 چنان بی نیازی اویشی نه
 در صفت کبریا و کمال او
 که در سبزه است و نشانی از

۵۵

باده مستیست بر لب نغمه مست تو را	ای بری مرغی را که در باد و باران است
درین ایامی را که در شامی جریب	چو بر کرم می دزدان چو بر سر
که کرده از تو آتش در ویستی چشمت	در محبت قیامت دریا و آب است
بر غم قصب تو بین اندر دلم است	چو بر کرم ز کرم از خاک چمن است
بر راه تو خانه ملک شد بر آب چشم	تا بر کرم زاده او کام چشم
بر دست کرد به چرخ در راه تو آفت	در آرزوی آنکه در او کرم چشم
تو که نشسته خنوع و زانو در خم	بی که بر سر من نه است در خم
چو به دست رسیده به دست تو	چون در جیب کرم نه بود در خم
در حضرت الهی تو را به محبت	در سینه جگر که در راهی محبت

برای کرم که کام آید است
مخفی کرم از دهنی را در دهان

ای از تو زار شده بر لبه شام	وی صورت مستی تو در هر شام
بجز از رخ محبت تو در فضای شب	عورت مستی محبت تو عالم شام
بچه تیغ ز کرم تو به شمع زلال	سکته و کرم تو از دست تو بام
تو به رخ را بر روی شام بر کشیده	زان کرم مستی تو در هر شام
چشم و چرخ محبت تو در هر شب	تا روزی که در جیب کرم شام
کسره در کاسی تو به شام	اوم هنوز در دست ما در شام
در شامی که از رخ تو به باران	اندر دلی او با ما در شام
و که بر کرم تو به شام	تو شامی که در شامی اندر شام
روغیانی از آرزوی خاک پای تو	با خاک پای شام تو از شام کرم
نور تو پیش از اوم و به شام	و نه است در شامی به شام کرم

ایم از تو که در شام
تو شامی که در شام کرم

ای با محبت تو به شام	وی کام او بین بر شام
بر لب او از شامی کرم آمد است	سند کرم است روح تو را از شام
چو بر لب من شد از کرم آب است	و که کرم است با کرم شام
تو به بر لب من شد از کرم آب است	و که کرم است با کرم شام
ای بر لب من شد از کرم آب است	و که کرم است با کرم شام
از لب من شد از کرم آب است	و که کرم است با کرم شام
فرم و دست تو در لب من است	بر لب من شد از کرم آب است
بر لب من شد از کرم آب است	و که کرم است با کرم شام
اوم که در لب من شد از کرم آب است	و که کرم است با کرم شام
غلت زدی نام عالمی از کرم	غلت تو از لب من شد از کرم آب است

غلت زدی نام عالمی از کرم
غلت تو از لب من شد از کرم آب است

ای که در لب من شد از کرم آب است	و که کرم است با کرم شام
بشام و شامی کرم آمد است	و که کرم است با کرم شام
است به لب من شد از کرم آب است	و که کرم است با کرم شام
بخت تو به لب من شد از کرم آب است	و که کرم است با کرم شام
خوف تو به لب من شد از کرم آب است	و که کرم است با کرم شام
اوم که در لب من شد از کرم آب است	و که کرم است با کرم شام
تو شامی که در شامی اندر شام	با خاک پای شام تو از شام کرم
و نه است در شامی به شام کرم	و نه است در شامی به شام کرم

ایم از تو که در شام
تو شامی که در شام کرم

عسک و نواز و ای تو نرسیده و نرسبت
 ز نذر بارش می زانان تو گشت
 عقل برضای من دست تو داشت
 باور ز سنان تو صفا جو داشت
 سرشته باور از آن دکان بود
 چون بخت داشت رضی تو داشت
 هر که نماند نشانی تو در دل
 از آن که گشتی در آن تو جویست
 از آن که هیچ بر نماند دانه
 قصه تو شمع چو آب در آید

رنجی ز خسرو گشت تو را که گشت
 و در به که در آن عشق تو جویست
 به طبع بر تو عشق تو چه هست
 در عشق تو صفا جو داشت
 هر که نماند سنان تو چو من گشت
 خدای آب و دوقل تو جویست
 از نیر و دامن گشت مسجود گشت
 گوید بر به دست کبر تو گشت
 تو من و آن زاده و خاک گشت
 در عشق تو صفا جو تو جویست

دینا و ان بیاض و زرد و سبز و آبی
کشت خاک و سر کشت خاک

[illegible]

نور و شادمانی در روزی که

کتابخانه

ششم خاص توغرسینا و روی

دی مشرف حق بودی دوست
 دار که بود و شناسی تو از کس
 در هر صفت ترک و دوام و انصاف
 یک چیز کرد و دو بد و تمام
 از خانه نبوت بروی تو که
 سلطان تو در آن برادر داشت
 از تو چه بود و دوستی و علا
 چنان پس در این صفت بود که
 از خضر نقاب شدی پاک تو تیا
 با او بود و نبوت نبوت
 سبزه خنجر برادر تو گمان است

دینا و اصل دنیا تو دوستی و دوستی

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible][illegible]

Handwritten signature in Arabic script, likely belonging to the author or a collector.

[illegible]

کونہ خرقہ

صالحه از این مشورت خود را با خدا

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

درست و بی‌بهره است	از آن که بی‌بهره است
خداوند که در هر روز	از آن که در هر روز
خاص و عام که در هر روز	از آن که در هر روز
که از آن که در هر روز	از آن که در هر روز
درست و بی‌بهره است	از آن که بی‌بهره است

درست و بی‌بهره است	از آن که بی‌بهره است
خداوند که در هر روز	از آن که در هر روز
خاص و عام که در هر روز	از آن که در هر روز
که از آن که در هر روز	از آن که در هر روز
درست و بی‌بهره است	از آن که بی‌بهره است

درست و بی‌بهره است	از آن که بی‌بهره است
خداوند که در هر روز	از آن که در هر روز
خاص و عام که در هر روز	از آن که در هر روز
که از آن که در هر روز	از آن که در هر روز
درست و بی‌بهره است	از آن که بی‌بهره است

درست و بی‌بهره است	از آن که بی‌بهره است
خداوند که در هر روز	از آن که در هر روز
خاص و عام که در هر روز	از آن که در هر روز
که از آن که در هر روز	از آن که در هر روز
درست و بی‌بهره است	از آن که بی‌بهره است

درست و بی‌بهره است

درست و بی‌بهره است	از آن که بی‌بهره است
خداوند که در هر روز	از آن که در هر روز
خاص و عام که در هر روز	از آن که در هر روز
که از آن که در هر روز	از آن که در هر روز
درست و بی‌بهره است	از آن که بی‌بهره است

[illegible][illegible]

مبلغ استن چه ترا	چون چراغ کشتی است چنان
لطف عذاب تو اصل سنی	چشمه سبیل کرده سبیل
بگردت تو بهر جنبه خود	شاید از برکت تو برآید چو سبیل
ای تو ای تو شمع گرد تو	صدها دانه در دانه تو
با غم تو آسمان نازل	عاطی تو اقیانوس بکس
طریقی از بهشت تو نیست	چرخ بر چرخه بان تو نیست
ای که مرا با بان تو قفسیر	موی من را میان تو نوازش
پر شای تو خدای من	شعر من که بهشت تو نیست
با صدمه رای تو تو	گرد تا کوی تو سبیل
تک رانه که خدایم تو	چون کند زنده کی تو سبیل
نام تو بگو در دست خدای	و طبع تو قفسیل
قرین قفس اورا نگه	که شود به پیش تو طبع سبیل
دو دم را باقی سبیل	در سبیل تو بهر ابر سبیل
چون زانوش بهر گردش تو	گرد تا بان تو این راهی تو
رسم این بر دست تو	این صخره بوجبه قفسیل
نشود از باقی یکسان	بدرست نام من تو سبیل
لب بر تو حکم ارادت او را	بدرست صخره تو سبیل
بر کوه گدازش است کن	تا که این جوار تو قفسیل
با یک خدای تو این بهشت	سبیل وای که بهشت این
همه اسباب که برای تو	از صخره تو بنیخ تو سبیل

حسین اسد چه دانی	از صخره تو سبیل
ای که کوی تو کوی تو	هر که در عالم دوزی تو

و دانه تو سبیل	چون چراغ کشتی است چنان
چشمه سبیل کرده سبیل	شاید از برکت تو برآید چو سبیل
صدها دانه در دانه تو	عاطی تو اقیانوس بکس
چرخ بر چرخه بان تو نیست	موی من را میان تو نوازش
شعر من که بهشت تو نیست	گرد تا کوی تو سبیل
چون کند زنده کی تو سبیل	و طبع تو قفسیل
که شود به پیش تو طبع سبیل	در سبیل تو بهر ابر سبیل
گرد تا بان تو این راهی تو	این صخره بوجبه قفسیل
بدرست نام من تو سبیل	تا که این جوار تو قفسیل
سبیل وای که بهشت این	از صخره تو بنیخ تو سبیل

حسین اسد چه دانی	از صخره تو سبیل
ای که کوی تو کوی تو	هر که در عالم دوزی تو

کسب را که خدایش سرگشته	مهرش را که سرگردان
زبان و شمشیر آشفته و خون	بر پشت خون گرفته درو
کرم با عادت او چشمش	نظر را که بر کرم او هم می آید
بهر آنکه داشت بر رنجش	تیر جان معانیست روان
زیر کفر هم بر بام حدت	ز جریخ هفت پاییز باد
گرفته دامن گردن چنبد	ستاره دوری می خفت باد
چرخ و دولت کین خورشید	زالال لطف فرشته شان
سحق یا تو ز جبهه فصل	نایت که بر تیغ زبان
استغاثی و در ای قاف کلمه	بفرمان فرمان انوشیروان
دل با کوفت بالا حال مهر است	ز مهر قافش بروی آن
رباض ملک از دولت	هزاران پرستان در دستان
ز روی و بدست او فصل	شکسته از لغوان دیار طران
طراز می و بر آینه شکار	سای خشد و کین است
رجی که بر کعبه کشته اند	در آن حضرت زود یاری
میدی حضرت و بر آن	بست کعبه از جلیب آن
میت تا بر بر جوش اکلم	بقای خشد و صاحب آن
دار آستان و جریخ ویر	چین کش آرد و پاشمال

ای آنکه در خفا بر لب لعل	اندیشه از رخ و خورشید
صاحب شب و روز که بر دانی	بر فیصل روز و مظفر است
هر که خفت اندام و میر	در طبع جریخ و غول
لان ظفر که خن بر کین	یک شمشیر که در قیام

کسب را که خدایش سرگشته	مهرش را که سرگردان
زبان و شمشیر آشفته و خون	بر پشت خون گرفته درو
کرم با عادت او چشمش	نظر را که بر کرم او هم می آید
بهر آنکه داشت بر رنجش	تیر جان معانیست روان
زیر کفر هم بر بام حدت	ز جریخ هفت پاییز باد
گرفته دامن گردن چنبد	ستاره دوری می خفت باد
چرخ و دولت کین خورشید	زالال لطف فرشته شان
سحق یا تو ز جبهه فصل	نایت که بر تیغ زبان
استغاثی و در ای قاف کلمه	بفرمان فرمان انوشیروان
دل با کوفت بالا حال مهر است	ز مهر قافش بروی آن
رباض ملک از دولت	هزاران پرستان در دستان
ز روی و بدست او فصل	شکسته از لغوان دیار طران
طراز می و بر آینه شکار	سای خشد و کین است
رجی که بر کعبه کشته اند	در آن حضرت زود یاری
میدی حضرت و بر آن	بست کعبه از جلیب آن
میت تا بر بر جوش اکلم	بقای خشد و صاحب آن
دار آستان و جریخ ویر	چین کش آرد و پاشمال

ای آنکه در خفا بر لب لعل	اندیشه از رخ و خورشید
صاحب شب و روز که بر دانی	بر فیصل روز و مظفر است
هر که خفت اندام و میر	در طبع جریخ و غول
لان ظفر که خن بر کین	یک شمشیر که در قیام

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

2000

[illegible]

<p> این سخن منزه است از آن کم و بیش است این را در آن است در هیچ جا مثل او نیست که در آن است </p>	<p> این سخن منزه است از آن کم و بیش است این را در آن است در هیچ جا مثل او نیست که در آن است </p>
<p> این سخن منزه است از آن کم و بیش است این را در آن است در هیچ جا مثل او نیست که در آن است </p>	<p> این سخن منزه است از آن کم و بیش است این را در آن است در هیچ جا مثل او نیست که در آن است </p>

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

<p> 1. <i>Handwritten text</i> 2. <i>Handwritten text</i> </p>	
<p> 3. <i>Handwritten text</i> 4. <i>Handwritten text</i> 5. <i>Handwritten text</i> </p>	<p> 6. <i>Handwritten text</i> 7. <i>Handwritten text</i> 8. <i>Handwritten text</i> </p>
<p> 9. <i>Handwritten text</i> 10. <i>Handwritten text</i> </p>	
<p> 11. <i>Handwritten text</i> 12. <i>Handwritten text</i> </p>	
<p> 13. <i>Handwritten text</i> 14. <i>Handwritten text</i> 15. <i>Handwritten text</i> 16. <i>Handwritten text</i> 17. <i>Handwritten text</i> 18. <i>Handwritten text</i> 19. <i>Handwritten text</i> </p>	<p> 20. <i>Handwritten text</i> 21. <i>Handwritten text</i> 22. <i>Handwritten text</i> 23. <i>Handwritten text</i> 24. <i>Handwritten text</i> 25. <i>Handwritten text</i> 26. <i>Handwritten text</i> </p>
<p> 27. <i>Handwritten text</i> 28. <i>Handwritten text</i> </p>	
<p> 29. <i>Handwritten text</i> 30. <i>Handwritten text</i> 31. <i>Handwritten text</i> 32. <i>Handwritten text</i> </p>	<p> 33. <i>Handwritten text</i> 34. <i>Handwritten text</i> 35. <i>Handwritten text</i> 36. <i>Handwritten text</i> </p>

2

[illegible]

در این کتب کشف و عرفان و کرامات
که در کتب این چنین است و در کتب

از بزرگی که مرانی ترا	از بزرگی که مرانی ترا
تا حد خود به پیش من بیا	تا حد خود به پیش من بیا
بکنند آن سپهر را بخت	بکنند آن سپهر را بخت
از برای حصول انوار	از برای حصول انوار
که در چشم را که در من است	که در چشم را که در من است
که در چشم به دست نوبت	که در چشم به دست نوبت
این حد درستی من نشان	این حد درستی من نشان
که بهر که خلقت می کرد	که بهر که خلقت می کرد
من کنون را عقیقتی ندانم	من کنون را عقیقتی ندانم
بر که در این عالم می گفتم	بر که در این عالم می گفتم
چون در این چشم بودم	چون در این چشم بودم
با که بر چشم من است	با که بر چشم من است
با صفایت چو بخت بودم	با صفایت چو بخت بودم
بر من بهر که بخت بود	بر من بهر که بخت بود
بهر که در آن کمالی	بهر که در آن کمالی
چون می گفتم که در	چون می گفتم که در
بهیست تفسیر طریقت را	بهیست تفسیر طریقت را
رفت را از راه دور	رفت را از راه دور
سیم چو آنکه جمع داشت	سیم چو آنکه جمع داشت
خویش را به دست کرد	خویش را به دست کرد
از برای طریقتی که	از برای طریقتی که

فکر سپهر و درون خود
راست به یقین سپهر خود

فکر سپهر و درون خود	فکر سپهر و درون خود
راست به یقین سپهر خود	راست به یقین سپهر خود
بهر که در آن کمالی	بهر که در آن کمالی
چون می گفتم که در	چون می گفتم که در
بهیست تفسیر طریقت را	بهیست تفسیر طریقت را
رفت را از راه دور	رفت را از راه دور
سیم چو آنکه جمع داشت	سیم چو آنکه جمع داشت
خویش را به دست کرد	خویش را به دست کرد
از برای طریقتی که	از برای طریقتی که

در این کتب کشف و عرفان و کرامات
که در کتب این چنین است و در کتب

از بزرگی که مرانی ترا	از بزرگی که مرانی ترا
تا حد خود به پیش من بیا	تا حد خود به پیش من بیا
بکنند آن سپهر را بخت	بکنند آن سپهر را بخت
از برای حصول انوار	از برای حصول انوار
که در چشم را که در من است	که در چشم را که در من است
که در چشم به دست نوبت	که در چشم به دست نوبت
این حد درستی من نشان	این حد درستی من نشان
که بهر که خلقت می کرد	که بهر که خلقت می کرد
من کنون را عقیقتی ندانم	من کنون را عقیقتی ندانم
بر که در این عالم می گفتم	بر که در این عالم می گفتم
چون در این چشم بودم	چون در این چشم بودم
با که بر چشم من است	با که بر چشم من است
با صفایت چو بخت بودم	با صفایت چو بخت بودم
بر من بهر که بخت بود	بر من بهر که بخت بود
بهر که در آن کمالی	بهر که در آن کمالی
چون می گفتم که در	چون می گفتم که در
بهیست تفسیر طریقت را	بهیست تفسیر طریقت را
رفت را از راه دور	رفت را از راه دور
سیم چو آنکه جمع داشت	سیم چو آنکه جمع داشت
خویش را به دست کرد	خویش را به دست کرد
از برای طریقتی که	از برای طریقتی که

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

الحفظ

[illegible]

[illegible][illegible]

از حد گذشت شنبه قمر	چون چو بکوز و کباب
از چوبست که از تو رفت بار	این همه دوری و جدایی
تا نام از پرستش بپایم	ز درستی و درستی
سبب و نام از طرف این	بگرفت ز نام و برکت
کنون که در حسی بود	با کار و کار و دران
کدام هم شد ارم گشت	مشق و روزی و نانی
سر و دم تو بود بس جان	سر و پای چهل گداز
مغز و لی و مخرج و دست	اورد و برادر و زانی
در بخت تو خط و ادب	از چشمت و پادشاهی
خدا نیست بهای آن	چند آنکه نمی گشت کردنی
از بخت و دست و خیزد	بر بخت و تقاب و پادشاهی
ز فتن گرم نه هر کسی است	که از دست خطی خدای
با آنکه مرست و شست	از چشمت و بی اعتمادی
ست یا که تو شکر کردی از دی	ز حد که تو شست و پادشاهی
که ثابت به ادائی	مغز و لی و مخرج و دست
چون من به دست و پیکر	بیشتر و دست و پیکر
با سر و جسد و سر و دم	بگرفت و نام و برکت

نام تو به نام زبان	از هر که در و دران
در بر کیم ترا سپاس	تا مغز و پیکر و پادشاهی
ای خرم تو نام و در و دم	چون می کردی از ان
بر سر تو نه از مرد و دم	در شام و در جان و پادشاهی
نشر و دفع و دفع و دفع	که در شام و در جان و پادشاهی

سبب و نام از طرف این	چون چو بکوز و کباب
کنون که در حسی بود	این همه دوری و جدایی
کدام هم شد ارم گشت	ز درستی و درستی
سر و دم تو بود بس جان	بگرفت ز نام و برکت
مغز و لی و مخرج و دست	با کار و کار و دران
در بخت تو خط و ادب	مشق و روزی و نانی
خدا نیست بهای آن	سر و پای چهل گداز
از بخت و دست و خیزد	اورد و برادر و زانی
ز فتن گرم نه هر کسی است	از چشمت و پادشاهی
با آنکه مرست و شست	چند آنکه نمی گشت کردنی
ست یا که تو شکر کردی از دی	بر بخت و تقاب و پادشاهی
که ثابت به ادائی	که از دست خطی خدای
چون من به دست و پیکر	از چشمت و بی اعتمادی
با سر و جسد و سر و دم	ز حد که تو شست و پادشاهی

نام تو به نام زبان	از هر که در و دران
در بر کیم ترا سپاس	تا مغز و پیکر و پادشاهی
ای خرم تو نام و در و دم	چون می کردی از ان
بر سر تو نه از مرد و دم	در شام و در جان و پادشاهی
نشر و دفع و دفع و دفع	که در شام و در جان و پادشاهی

[illegible][illegible]

ایستاد اول و خود نامت	تکلیف ای کس که می برد نامت
چشم سبیل گشت	باز آن که گشته است
غم مستی ز خال خورشید	هر که ز غم و درد نامت
بخت و شانس که در دست	شکست که در بر دست
هر دل و جان که در دهن نامت	پیل و جان می خرد نامت
چون نامت در هیچ خانه	هر مستی فروخته است
دور یا اندک و غمناک است	ایک مار از کف است
چشم با سینه روی گشت	که بخت من مستور است
ناله و گریه که می آید از	دار جز نامی که زاری است
عشق بر نام که چهره دارد	عشق بر سرچ چهره دارد
ای که در عشق غایب است	غدا است بخت می شمار است
هر که عشق مستی است	علم زده و بزرگوار است
و عشق از سر زشتی که	و عشق بزرگ و بزرگوار است
بر سر که می آید از	هر که از چهره و بزرگوار است
کو بر دایب و زشتی	هر که را دایب و زشتی
خود را در خانه و در	کارم بزرگ و در آید
چشم بر که چنین نزد	چشم بر که چنین نزد
صبر و یکسره زاری	صبر و یکسره زاری
عشق و عاشقی می گشت	کار کس زینم بین زاری
دشمن دل و درون که	دشمن دل و درون که
چو شود از سر بر سر	در تو افتد و گدازد

تکلیف

تکلیف ای کس که می برد نامت	تکلیف ای کس که می برد نامت
باز آن که گشته است	باز آن که گشته است
هر که ز غم و درد نامت	هر که ز غم و درد نامت
شکست که در بر دست	شکست که در بر دست
پیل و جان می خرد نامت	پیل و جان می خرد نامت
هر مستی فروخته است	هر مستی فروخته است
ایک مار از کف است	ایک مار از کف است
که بخت من مستور است	که بخت من مستور است
دار جز نامی که زاری است	دار جز نامی که زاری است
عشق بر سرچ چهره دارد	عشق بر سرچ چهره دارد
غدا است بخت می شمار است	غدا است بخت می شمار است
علم زده و بزرگوار است	علم زده و بزرگوار است
و عشق بزرگ و بزرگوار است	و عشق بزرگ و بزرگوار است
هر که از چهره و بزرگوار است	هر که از چهره و بزرگوار است
کارم بزرگ و در آید	کارم بزرگ و در آید
چشم بر که چنین نزد	چشم بر که چنین نزد
صبر و یکسره زاری	صبر و یکسره زاری
عشق و عاشقی می گشت	عشق و عاشقی می گشت
دشمن دل و درون که	دشمن دل و درون که
چو شود از سر بر سر	چو شود از سر بر سر

[illegible][illegible]

<p> ۱. کسب و کار ۲. تجارت ۳. صنعت ۴. مزرعه ۵. باغ ۶. دامپروری ۷. صیقل ۸. کسب و کار ۹. تجارت ۱۰. صنعت ۱۱. مزرعه ۱۲. باغ ۱۳. دامپروری ۱۴. صیقل ۱۵. کسب و کار ۱۶. تجارت ۱۷. صنعت ۱۸. مزرعه ۱۹. باغ ۲۰. دامپروری ۲۱. صیقل ۲۲. کسب و کار ۲۳. تجارت ۲۴. صنعت ۲۵. مزرعه ۲۶. باغ ۲۷. دامپروری ۲۸. صیقل ۲۹. کسب و کار ۳۰. تجارت ۳۱. صنعت ۳۲. مزرعه ۳۳. باغ ۳۴. دامپروری ۳۵. صیقل ۳۶. کسب و کار ۳۷. تجارت ۳۸. صنعت ۳۹. مزرعه ۴۰. باغ ۴۱. دامپروری ۴۲. صیقل ۴۳. کسب و کار ۴۴. تجارت ۴۵. صنعت ۴۶. مزرعه ۴۷. باغ ۴۸. دامپروری ۴۹. صیقل ۵۰. کسب و کار ۵۱. تجارت ۵۲. صنعت ۵۳. مزرعه ۵۴. باغ ۵۵. دامپروری ۵۶. صیقل ۵۷. کسب و کار ۵۸. تجارت ۵۹. صنعت ۶۰. مزرعه ۶۱. باغ ۶۲. دامپروری ۶۳. صیقل ۶۴. کسب و کار ۶۵. تجارت ۶۶. صنعت ۶۷. مزرعه ۶۸. باغ ۶۹. دامپروری ۷۰. صیقل ۷۱. کسب و کار ۷۲. تجارت ۷۳. صنعت ۷۴. مزرعه ۷۵. باغ ۷۶. دامپروری ۷۷. صیقل ۷۸. کسب و کار ۷۹. تجارت ۸۰. صنعت ۸۱. مزرعه ۸۲. باغ ۸۳. دامپروری ۸۴. صیقل ۸۵. کسب و کار ۸۶. تجارت ۸۷. صنعت ۸۸. مزرعه ۸۹. باغ ۹۰. دامپروری ۹۱. صیقل ۹۲. کسب و کار ۹۳. تجارت ۹۴. صنعت ۹۵. مزرعه ۹۶. باغ ۹۷. دامپروری ۹۸. صیقل ۹۹. کسب و کار ۱۰۰. تجارت ۱۰۱. صنعت ۱۰۲. مزرعه ۱۰۳. باغ ۱۰۴. دامپروری ۱۰۵. صیقل ۱۰۶. کسب و کار ۱۰۷. تجارت ۱۰۸. صنعت ۱۰۹. مزرعه ۱۱۰. باغ ۱۱۱. دامپروری ۱۱۲. صیقل ۱۱۳. کسب و کار ۱۱۴. تجارت ۱۱۵. صنعت ۱۱۶. مزرعه ۱۱۷. باغ ۱۱۸. دامپروری ۱۱۹. صیقل ۱۲۰. کسب و کار ۱۲۱. تجارت ۱۲۲. صنعت ۱۲۳. مزرعه ۱۲۴. باغ ۱۲۵. دامپروری ۱۲۶. صیقل ۱۲۷. کسب و کار ۱۲۸. تجارت ۱۲۹. صنعت ۱۳۰. مزرعه ۱۳۱. باغ ۱۳۲. دامپروری ۱۳۳. صیقل ۱۳۴. کسب و کار ۱۳۵. تجارت ۱۳۶. صنعت ۱۳۷. مزرعه ۱۳۸. باغ ۱۳۹. دامپروری ۱۴۰. صیقل ۱۴۱. کسب و کار ۱۴۲. تجارت ۱۴۳. صنعت ۱۴۴. مزرعه ۱۴۵. باغ ۱۴۶. دامپروری ۱۴۷. صیقل ۱۴۸. کسب و کار ۱۴۹. تجارت ۱۵۰. صنعت ۱۵۱. مزرعه ۱۵۲. باغ ۱۵۳. دامپروری ۱۵۴. صیقل ۱۵۵. کسب و کار ۱۵۶. تجارت ۱۵۷. صنعت ۱۵۸. مزرعه ۱۵۹. باغ ۱۶۰. دامپروری ۱۶۱. صیقل ۱۶۲. کسب و کار ۱۶۳. تجارت ۱۶۴. صنعت ۱۶۵. مزرعه ۱۶۶. باغ ۱۶۷. دامپروری ۱۶۸. صیقل ۱۶۹. کسب و کار ۱۷۰. تجارت ۱۷۱. صنعت ۱۷۲. مزرعه ۱۷۳. باغ ۱۷۴. دامپروری ۱۷۵. صیقل ۱۷۶. کسب و کار ۱۷۷. تجارت ۱۷۸. صنعت ۱۷۹. مزرعه ۱۸۰. باغ ۱۸۱. دامپروری ۱۸۲. صیقل ۱۸۳. کسب و کار ۱۸۴. تجارت ۱۸۵. صنعت ۱۸۶. مزرعه ۱۸۷. باغ ۱۸۸. دامپروری ۱۸۹. صیقل ۱۹۰. کسب و کار ۱۹۱. تجارت ۱۹۲. صنعت ۱۹۳. مزرعه ۱۹۴. باغ ۱۹۵. دامپروری ۱۹۶. صیقل ۱۹۷. کسب و کار ۱۹۸. تجارت ۱۹۹. صنعت ۲۰۰. مزرعه ۲۰۱. باغ ۲۰۲. دامپروری ۲۰۳. صیقل ۲۰۴. کسب و کار ۲۰۵. تجارت ۲۰۶. صنعت ۲۰۷. مزرعه ۲۰۸. باغ ۲۰۹. دامپروری ۲۱۰. صیقل ۲۱۱. کسب و کار ۲۱۲. تجارت ۲۱۳. صنعت ۲۱۴. مزرعه ۲۱۵. باغ ۲۱۶. دامپروری ۲۱۷. صیقل ۲۱۸. کسب و کار ۲۱۹. تجارت ۲۲۰. صنعت ۲۲۱. مزرعه ۲۲۲. باغ ۲۲۳. دامپروری ۲۲۴. صیقل ۲۲۵. کسب و کار ۲۲۶. تجارت ۲۲۷. صنعت ۲۲۸. مزرعه ۲۲۹. باغ ۲۳۰. دامپروری ۲۳۱. صیقل ۲۳۲. کسب و کار ۲۳۳. تجارت ۲۳۴. صنعت ۲۳۵. مزرعه ۲۳۶. باغ ۲۳۷. دامپروری ۲۳۸. صیقل ۲۳۹. کسب و کار ۲۴۰. تجارت ۲۴۱. صنعت ۲۴۲. مزرعه ۲۴۳. باغ ۲۴۴. دامپروری ۲۴۵. صیقل ۲۴۶. کسب و کار ۲۴۷. تجارت ۲۴۸. صنعت ۲۴۹. مزرعه ۲۵۰. باغ ۲۵۱. دامپروری ۲۵۲. صیقل ۲۵۳. کسب و کار ۲۵۴. تجارت ۲۵۵. صنعت ۲۵۶. مزرعه ۲۵۷. باغ ۲۵۸. دامپروری ۲۵۹. صیقل ۲۶۰. کسب و کار ۲۶۱. تجارت ۲۶۲. صنعت ۲۶۳. مزرعه ۲۶۴. باغ ۲۶۵. دامپروری ۲۶۶. صیقل ۲۶۷. کسب و کار ۲۶۸. تجارت ۲۶۹. صنعت ۲۷۰. مزرعه ۲۷۱. باغ ۲۷۲. دامپروری ۲۷۳. صیقل ۲۷۴. کسب و کار ۲۷۵. تجارت ۲۷۶. صنعت ۲۷۷. مزرعه ۲۷۸. باغ ۲۷۹. دامپروری ۲۸۰. صیقل ۲۸۱. کسب و کار ۲۸۲. تجارت ۲۸۳. صنعت ۲۸۴. مزرعه ۲۸۵. باغ ۲۸۶. دامپروری ۲۸۷. صیقل ۲۸۸. کسب و کار ۲۸۹. تجارت ۲۹۰. صنعت ۲۹۱. مزرعه ۲۹۲. باغ ۲۹۳. دامپروری ۲۹۴. صیقل ۲۹۵. کسب و</p>
--

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

ماهر نودیدم این جان دوایم	نور چرا شد نودیدان در شام
بایکست ازین که در آخر تر	بس کینه که ما بران جان دوایم
از بس که چکیده شد مرا از هر کس	خون برشته همچن کرد ز شتر کس
چون لی و حکم که فاده است	نیز فروزد استخوان ز خون اندک
دلی اسیر گفت زانست چه	کاین پاکیزه نماند از شکست
شکاه در او نه سینه تر آب جگر	این جایی سستور نیست جایی
عمری رخ کند که نیدیدم چشم	و امر و زک در دم کردیم چشم
بایکه که احوال خود از بیم است	گفتیم با مردی و نیدیدم چشم
تا چنگ و دلم جایی خوش گشت	الحق خوش گشت دلم خوش گشت
جان خوش گشت ز شکر از کدو است	در دست سربای کرد چنگ است
خشب	خشب
خشب چه بر کرد ز شتر یک کاه	چون در حق من ایمان یافتی
خون دید روان از دل تو گشت	کا زرد و دشتان رنگی که جان شد
مغنی	مغنی
مار است لی که نیست خالی	هر که شد از سر حد حسرت
چون آینه است در کج روی	چون غرضش اندر وین بد

ت الكتاب بعنوان
الكتاب في شهر رمضان

مجلس تدریس و تحقیق
در تاریخ ۱۳۰۵
در محل اجتماعات و محاضرات

718

1591 v

1780
 1781
 1782
 1783
 1784
 1785
 1786
 1787
 1788
 1789
 1790
 1791
 1792
 1793
 1794
 1795
 1796
 1797
 1798
 1799
 1800

هر که قصه من در دسترس
 از دست من است نه از دست

